



سری کتابهای کمک آموزشی کارشناسی ارشد

متون فقه

مجموعه حقوق

مؤلف: محبوبه یدالله پور



یدالله پور، محجوبه

متون فقه، رشته حقوق/محجوبه یدالله پور

مهر سبحان، ۹۵

۳۵۸ ص: جدول، نمودار (آمادگی آزمون کارشناسی ارشد حقوق)

ISBN: 978-600-334-606-2

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

فارسی - چاپ سوم

۱- متون فقه

۲- آزمونها و تمرینها (عالی)

۳- آزمون دوره های تحصیلات تکمیلی

۴- دانشگاهها و مدارس عالی - ایران - آزمونها

محجوبه یدالله پور

ج - عنوان

۲۳ ت ۳۴۷ الف/۲۳۵۳ LB

رده بندی دیویی: ۳۷۸/۱۶۶۴

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۲۶۷۷۶

متون فقه

نام کتاب: ☒

محجوبه یدالله پور

مؤلف: ☒

مهر سبحان

ناشر: ☒

سوم و چهارم/۹۵

نوبت و تاریخ چاپ: ☒

جلد ۲۰۰۰

تیراژ: ☒

۳۱۰/۰۰۰ ریال

قیمت: ☒

ISBN: 978-600-334-606-2

شابک: ☒

انتشارات مهر سبحان: خیابان ولیعصر، بالاتر از تقاطع مطهری، روبروی قنادی هتل بزرگ تهران،

تلفن: ۸۸۱۰۰۱۱۳-۴

جنب بانک ملی، پلاک ۲۰۵۰

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به موسسه آموزش عالی آزاد ماهان می باشد.

هر گونه اقتباس و کپی برداری از این اثر بدون اخذ مجوز پیگرد قانونی دارد.

مقدمه ناشر

آیا آنانکه می‌دانند با آنانکه نمی‌دانند برابرند؟ (قرآن کریم)

پس از حمد و سپاس و ستایش به درگاه بی‌همتای احدیت و درود بر محمد مصطفی، عالی نمونه بشریت که در تاریخ دور تاریخ، بنا به فرمان نافذ صمدیت از میان مردمی برخاست که خود بودند در پست‌ترین حد توحش و ضلال و بربریت و آنگاه با قوانین شامل خویش هم ایشان را راهبری نمود و رهانید از بدویت و استعانت جوییم از قرآن کریم، کتابی که هست جاودانه و بی‌نقص تا ابدیت. کتابی که در دست دارید آخرین ویرایش از مجموعه کتب خودآموز مؤسسه آموزش عالی آزاد ماهان است که بر مبنای خلاصه درس و تأکید بر نکات مهم و کلیدی و تنوع پرسش‌های چهار گزینه‌ای جمع‌آوری شده است. در این ویرایش ضمن توجه کامل به آخرین تغییرات در سرفصل‌های تعیین شده جهت آزمون‌های ارشد تلاش گردیده است که مطالب از منابع مختلف معتبر و مورد تأکید طراحان ارشد با ذکر مثال‌های متعدد بصورت پرسش‌های چهار گزینه‌ای با کلید و در صورت لزوم تشریح کامل ارائه گردد تا دانشجویان گرامی را از مراجعه به سایر منابع مشابه بی‌نیاز نماید.

لازم به ذکر است شرکت در آزمون‌های آزمایشی ماهان که در جامعه آماری گسترده و در سطح کشور برگزار می‌گردد می‌تواند محک جدی برای عزیزان دانشجو باشد تا نقاط ضعف احتمالی خود را بیابند و با مرور مجدد مطالب این کتاب، آنها را برطرف سازند که تجربه سال‌های مختلف موکد این مسیر به عنوان مطمئن‌ترین راه برای موفقیت می‌باشد.

لازم به ذکر است از پورتال ماهان به آدرس www.mahanportal.ir می‌توانید خدمات پشتیبانی را دریافت دارید.

و نیز بر خود می‌بالیم که همه ساله میزان تطبیق مطالب این کتاب با سؤالات آزمون‌های ارشد- که از شاخصه‌های مهم ارزیابی کیفی این کتاب‌ها می‌باشد- ما را در محضر شما سربلند می‌نماید.

در خاتمه بر خود واجب می‌دانیم که از همه اساتید بزرگوار و دانشجویان ارجمند از سراسر کشور و حتی خارج از کشور و همه همکاران گرامی که با ارائه نقطه نظرات سازنده خود ما را در پربارتر کردن ویرایش جدید این کتاب یاری نمودند سپاسگزاری نموده و به پاس تلاش‌های بی‌چشمداشت، این کتاب را به محضرشان تقدیم نماییم.

مؤسسه آموزش عالی آزاد ماهان

معاونت آموزش

فصل اول- کتاب المتاجر	۷
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل اول	۱۹
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل اول	۳۶
فصل دوم- کتاب الحدود	۴۱
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل دوم	۵۲
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل دوم	۶۸
فصل سوم- کتاب القصاص	۷۳
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل سوم	۸۰
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل سوم	۸۹
فصل چهارم- کتاب النکاح	۹۳
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل چهارم	۱۰۵
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل چهارم	۱۱۳
فصل پنجم- کتاب المبراث	۱۱۷
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل پنجم	۱۲۴
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل پنجم	۱۳۰
فصل ششم- کتاب الديات	۱۳۳
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل ششم	۱۴۰
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل ششم	۱۴۴
فصل هفتم- کتاب الوصیه	۱۴۷
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل هفتم	۱۵۳
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل هفتم	۱۵۹
فصل هشتم- کتاب القضاء	۱۶۱
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل هشتم	۱۶۷
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل هشتم	۱۷۴
فصل نهم- کتاب الاجاره	۱۷۷
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل نهم	۱۸۱
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل نهم	۱۸۵
فصل دهم- کتاب الدین	۱۸۷
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل دهم	۱۹۱
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل دهم	۱۹۶

فصل یازدهم- کتاب الرهن.....	۱۹۷
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل یازدهم.....	۲۰۲
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل یازدهم.....	۲۰۵
فصل دوازدهم- کتاب الطلاق.....	۲۰۷
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل دوازدهم.....	۲۱۳
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل دوازدهم.....	۲۱۵
فصل سیزدهم- کتاب الوکاله.....	۲۱۷
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل سیزدهم.....	۲۲۱
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل سیزدهم.....	۲۲۳
فصل چهاردهم- کتاب الشفعه.....	۲۲۵
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل چهاردهم.....	۲۲۹
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل چهاردهم.....	۲۳۲
فصل پانزدهم- کتاب الخلع و المباره.....	۲۳۳
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل پانزدهم.....	۲۳۷
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل پانزدهم.....	۲۳۸
فصل شانزدهم- کتاب الشهاده.....	۲۳۹
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل شانزدهم.....	۲۴۴
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل شانزدهم.....	۲۵۱
فصل هفدهم- کتاب الحواله.....	۲۵۵
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل هفدهم.....	۲۵۸
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل هفدهم.....	۲۵۹
فصل هجدهم- کتاب الصلح.....	۲۶۱
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل هجدهم.....	۲۶۵
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل هجدهم.....	۲۶۶
فصل نوزدهم- کتاب الحجر.....	۲۶۷
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل نوزدهم.....	۲۷۱
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل نوزدهم.....	۲۷۲
فصل بیستم- کتاب الضمان.....	۲۷۳
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیستم.....	۲۷۶
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیستم.....	۲۷۸
فصل بیست و یکم- کتاب الوقف.....	۲۸۱
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و یکم.....	۲۸۵
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و یکم.....	۲۸۷
فصل بیست و دوم- کتاب الشرکه.....	۲۸۹
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و دوم.....	۲۹۳
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و دوم.....	۲۹۴
فصل بیست و سوم- کتاب الودیعه.....	۲۹۵
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و سوم.....	۲۹۹
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و سوم.....	۳۰۰

فصل بیست و چهارم - کتاب الکفاله	۳۰۱
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و چهارم	۳۰۴
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و چهارم	۳۰۴
فصل بیست و پنجم - کتاب المضاربه	۳۰۵
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و پنجم	۳۰۸
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و پنجم	۳۰۸
فصل بیست و ششم - کتاب العاربه	۳۰۹
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و ششم	۳۱۳
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و ششم	۳۱۳
فصل بیست و هفتم - کتاب الغصب	۳۱۵
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و هفتم	۳۱۸
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و هفتم	۳۱۸
فصل بیست و هشتم - کتاب العطیه	۳۱۹
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و هشتم	۳۲۲
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و هشتم	۳۲۲
فصل بیست و نهم - سایر العقود	۳۲۳
سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و نهم	۳۲۷
پاسخنامه سوالات چهار گزینه ای سراسری و آزاد فصل بیست و نهم	۳۲۹
سوالات و پاسخنامه چهار گزینه ای سراسری ۹۳-۸۹	۳۳۱

كتاب المتاجر

عناوين اصلی

❖ اقسام موضوعات تجارت

❖ عقد بيع - بيع فضولى

❖ شروط عوضين

❖ اقسام بيع

❖ ربا

❖ خيارات

❖ احكام بيع

فصل اول

کتاب المتاجر

گزیده نکات: کتاب المتاجر

ينقسمُ موضوعُ التجارة الى مُحرمٍ و مكروهٍ و مُباحٍ.

موضوع تجارت [یعنی آنچه با آن کسب صورت می گیرد] بر سه قسم است: حرام، مکروه و مباح
فالمحرم: الأعيان نجسة، كالخمر و التَّبَيِّذِ و الفَقَاعِ.

اعیان نجس: مانند شراب انگور، شراب خرما و آبجو

وَالْخَنَزِيرِ و الْكَلْبِ إِلَّا كَلْبَ الصَّيْدِ و الماشية و الزَّرْعِ و الْحَائِطِ.

خوک و سگ به استثنای سگ شکاری و سگ گله و زراعت و سگ باغ و بستان و خانه

و بَيْعِ الْعِنَبِ و التمرِ لِيُعْمَلَ مُسْكراً و الْخَشَبِ لِيُعْمَلَ صَنْمًا و يُكْرَهُ بَيْعُهُ لِمَنْ يَعْمَلُهُ.

فروختن انگور و خرما برای آن که از آن شراب درست کنند و فروختن چوب برای آن که از آن بت بسازند و اگر انگور را به کسی بفروشد که از آن شراب درست می سازد [اما به این قصد و نیت به آن نفروشد] و یا چوب را به کسی بفروشد که از آن بت می سازد [بی آن که بیعش به قصد آن باشد که خریدار از آن بت بسازد] فروختن آن مکروه می باشد.

و أَمَّا الْمَكْرُوهُ: فَكَالصَّرْفِ و بَيْعِ الْأَكْفَانِ.

اما کسب های مکروه: صرافیه، فروش کفن.

وَالْمُبَاحُ: مَا خَلَا عَنْ وَجْهِ رُجْحَانٍ.

کسب مباح کسب هایی است که جهت رجحان و مزیتی در آن نیست.

و الْبَيْعُ هُوَ الْإِيجَابُ و الْقَبُولُ الدَّلَالَةُ عَلَى نَقْلِ الْمُلْكِ بِعَوْضٍ مَعْلُومٍ فَلَا تَكْفِي الْمُعَاطَةُ.

عقد بیع عبارت است از ایجاب و قبولی که بر نقل ملک در برابر عوض معلوم دلالت می کند. بنابراین، [برای تحقق بیع] صرف معاطات [یعنی دادن و گرفتن مبیع و ثمن آن] کفایت نمی کند.

و يُشْتَرَطُ وَقُوعُهُمَا بِالْفِطْرِ الْمَاضِي و يَكْفِي الْإِشَارَةُ مَعَ الْعَجْزِ و لَا يُشْتَرَطُ تَقْدِيمُ الْإِيجَابِ عَلَى الْقَبُولِ و إِنْ كَانَ أَحْسَنَ.

در عقد بیع باید ایجاب و قبول به لفظ ماضی باشد و در صورت عجز از تکلم اشاره کفایت می کند و لازم نیست ایجاب پیش از قبول گفته شود، اگرچه بهتر است.

و يُشْتَرَطُ فِي الْمُتَعَاقِدِينَ الْكَمَالُ و الْإِخْتِيَارُ إِلَّا أَنْ يَرْضَى الْمُكْرَهُ بَعْدَ الزَّوَالِ الْكِرَاهَةِ و الْقَصْدُ، فَلَوْ أَوْقَعَهُ الْغَافِلُ أَوْ النَّائِمُ أَوْ الْهَازِلُ لَغَى.

طرفین بیع باید کامل (بالغ، عاقل، قاصد) و مختار باشند [و بنابراین اگر یکی از طرفین اکراه بر بیع شده باشد آن معامله صحیح نیست] مگر آن که شخص اکراه شده پس از برطرف شدن کراهت، به آن معامله رضایت دهد. همچنین باید عقد را با قصد جاری سازند؛ و لذا اگر صیغه بیع را کسی که غافل است یا خواب است و یا شوخی می کند، جاری سازد، لغو و بی اثر خواهد بود.

بیع فضولی

و يُشترطُ في اللزوم، الملك لكل من الباع و المشتري لما ينقله من العوض أو اجازة المالك فبدونه يقع العقد موقوفاً على اجازة المالك و هي كاشفه عن صحة العقد، فالنماء المتخلل للمشتري و نماء الثمن المعين للبائع و اذا كان المالك لم يُجز العقد يرجع المشتري الاصيل على البائع الفضول، بالثمن إن كان باقياً عالمياً كان او جاهلاً.

بیع در صورتی لازم است که طرفین معامله مالک (مبیع و ثمن) باشند یا از سوی مالک اجازه‌ی [خرید و فروش] آن را داشته باشند بنابراین اگر مالک نباشد نفوذ عقد متوقف بر اجازه‌ی مالک خواهد بود. اجازه کاشف از صحت عقد از زمان وقوع عقد است. [نه آن که خود ناقل باشد] از این رو نماء و افزوده‌هایی که در فاصله‌ی میان عقد بیع و اجازه در بیع حادث می‌شود (اعم از متصل و منفصل) متعلق به مشتری خواهد بود و اگر ثمن معین باشد نماء آن برای بایع است و اگر مالک عقد را اجازه نکند مشتری به بایع فضولی رجوع می‌کند و اگر ثمن باقی باشد حق مطالبه آن را دارد.

و لو باع غیر المملوک مع ملکه و لم یجز المالك صحَّ فی ملکه و تَخیرَ المُشتري مع جهله. (قاعده‌ی انحلال عقد واحد به عقود متعدد)

اگر کسی چیزی را که مالک آن است همراه چیزی که مالک آن نیست بفروشد و آن‌گاه مالک آن بیع را اجازه نکند، بیع، نسبت به ملک فروشنده صحیح است و نسبت به مشتری در صورتی که جاهل بوده باشد مخیر خواهد بود.

و کذا لو باع ما یملک و ما لا یملک کالعبد مع الحر و الخنزیر مع الشاة.

اگر کسی آنچه را قابل ملکیت است همراه آنچه قابل ملکیت نیست، بفروشد، مثلاً بنده و آزاد و نیز خوک و گوسفند (بیع در آن‌چه قابل ملکیت است، صحیح است).

اولیای عقد

و كما یصحُّ العقد من المالك یصحُّ من القائم مقامه و هم سِتَّة: الأب و الجدُّ و الوصى و الوکیل و الحاکم و امینه، و بحکم الحاکم المقاص و یجوز للجميع تولی طرفی العقد الاً الوکیل و المقاص ولو استأذن الوکیل جاز.

همانگونه که مالک شیء می‌تواند آن را بفروشد و بیع او صحیح است، کسی که جانشین و قائم مقام مالک است نیز می‌تواند آن را بفروشد و بیعش صحیح است و ایشان شش گروهند: پدر، جد، وصی، وکیل، حاکم شرعی، امین حاکم، و تقاص کننده به منزله حاکم است [مقصود از تقاص کننده کسی است که از مالک طلبکار است و مالک آن را انکار می‌کند و یا آن‌که طلب خود را نمی‌پردازد. چنین کسی می‌تواند خودش مستقلاً طلب خود را از مال او به قهر و غلبه بردارد]. همه اشخاص فوق می‌توانند به جای هر دو طرف عقد قرار گیرند، مگر وکیل و تقاص کننده، اما اگر وکیل کسب اجازه کند، می‌تواند نقش هر دو طرف عقد را ایفا نماید.

شرایط عوضین معامله

الاولی: یُشترطُ کون المبیع مِمَّا یملکه، فلا یصحُّ المباحات قبل الحیازة.

مسأله نخست: مبیع باید از اموری باشد که شرعاً قابل ملکیت است. بیع مباحات [مانند هیزیم‌های بیابان] پیش از آن‌که حیازت و گردآوری شود صحیح نیست.

الثانیة: یُشترطُ أن یكون مقدوراً علی تسلیمه، فلو باع الحمام الطائر لم یصحَّ إلا أن تقضى العادة بعوده.

مسأله دوم: مبیع باید به گونه‌ای باشد که فروشنده بتواند آن را به مشتری تسلیم کند. لذا اگر کبوتر پرنده در هوا را بفروشد، بیعش صحیح نیست، مگر آن‌که به حکم عادت باز گردد.

الثالثة: یُشترطُ أن یكون طلقاً، فلا یصحُّ بیع الوقف.

مسأله سوم: مبیع باید ملک طلق و رها باشد و از این رو فروختن وقف صحیح نیست.



الرابعة: يُشترطُ عِلْمُ الثَّمَنِ قَدْرًا وَ جِنْسًا وَ وَصْفًا، فَلَا يَصَحُّ الْبَيْعُ بِحَكْمِ أَحَدِ الْمُتَعَادِلِينَ أَوْ أَجْنَبِيٍّ وَ لَا بِثَمَنِ مَجْهُولِ الْقَدْرِ وَ إِن شُوهِدَ وَ لَا مَجْهُولِ الصِّفَةِ وَ لَا مَجْهُولِ الْجِنْسِ وَ إِن عُلِمَ الْقَدَرُ، فَإِنْ قَبَضَ الْمُشْتَرِي الْمَبِيعَ وَ الْحَالَةُ هَذِهِ كَانَتْ مَضْمُونًا عَلَيْهِ أَنْ تَلْفَ. وَلَوْ بَاعَ قَفِيزًا مِنْ صَبْرَةٍ صَحَّ وَ أَنْ لَمْ يَعْلَمْ كَمِيَّةَ الصَّبْرَةِ.

مسأله چهارم: در بیع باید اندازه، جنس و وصف ثمن معلوم و مشخص باشد و لذا نمی‌توان چیزی را فروخت و تعیین بهای آن را منوط به حکم یکی از طرفین بیع و یا یک شخص ثالث کرد، و نیز نمی‌توان چیزی را در برابر ثمنی که اندازه آن نامعلوم است فروخت اگر چه آن ثمن مشاهده شود و نیز اگر [مقدار و اندازه ثمن مشخص باشد اما] وصف یا جنس آن مشخص نباشد بیع صحیح نخواهد بود و اگر در این موارد [معامله صورت گیرد و] مشتری مبیع را اخذ کند، در صورت تلف شدن مبیع، مشتری ضامن خواهد بود؛ و در صورتی که یک قفیز از کپه را بفروشد بیع صحیح است اگر چه مقدار کل آن کپه معلوم نباشد و در صورتی که آن کپه کمتر از مقدار فروخته شده باشد، مشتری مخیر است که آن مقدار را در برابر بخشی از ثمن که به آن تعلق می‌گیرد اخذ کند یا فسخ کند.

نکات

إِذَا كَانَ الْعَوَاضُ مِنَ الْمِكِيلِ أَوْ الْمَوْزُونِ أَوْ الْمَعْدُودِ فَلَا بُدَّ مِنْ أَعْتَابِهِمَا بِالْمَعْتَادِ، وَ لَوْ بَاعَ الْمَعْدُودَ وَ زَنَّا صَحَّ، وَ لَوْ بَاعَ الْمَوْزُونُ كَيْلًا أَوْ بِالْعَكْسِ.

اگر مبیع و ثمن از اموری باشد که با پیمانه یا وزن یا شمارش مقدار آن مشخص می‌شود، باید با آنچه در تعیین آن متعارف است، مقدار آن‌ها را مشخص کرد و اگر شیء شمردنی را، وزن کند و بکشد، صحیح است و اگر شیء کشیدنی را پیمانه کند یا شیء پیمانه‌ای را بکشد، احتمال صحت در هر دو مورد وجود دارد، و احتمال دارد فقط مورد دوم صحیح باشد [یعنی آنجا که شیء پیمانه‌ای وزن می‌شود].

يَجُوزُ ابْتِياعُ جُزْءٍ مَعْلُومِ النِّسْبَةِ مُشَاعًا تَسَاوَتْ أَجْزَاؤُهُ أَوْ اِخْتَلَفَتْ إِذَا كَانَ الْأَصْلُ مَعْلُومًا.

می‌توان جزئی را که نسبت آن معلوم و مشخص است، به نحو مشاع، خریداری کرد، [مانند یک دوم یا یک سوم]، خواه اجزای آن مساوی باشد [مانند گندم و برنج]، یا آن که اجزای آن مساوی نباشد؛ البته این در صورتی است که کل آن معلوم و مشخص باشد. تَكْفِي الْمُشَاهَدَةِ عَنِ الْوَصْفِ، وَ لَوْ غَابَ وَقْتُ الْاِبْتِياعِ.

مشاهده از توصیف کفایت می‌کند، اگر چه [مشتری قبلاً آن را دیده باشد] و هنگام خرید آن مبیع حاضر نباشد. يُعْتَبَرُ مَا يُرَادُّ طَعْمُهُ وَ رِيحُهُ وَ لَوْ اشْتَرَاهُ بَنَاءً عَلَى الْأَصْلِ جَازَ فَإِنْ خَرَجَ مَعِيًّا تَخِيرَ الْمُشْتَرِي بَيْنَ الرَّدِّ وَ الْأَرْضِ، وَ يَتَعَيَّنُ الْأَرْضُ لَوْ تَصَرَّفَ فِيهِ، وَ إِن كَانَ أَعْمَى وَ أَبْلَغُ فِي الْجَوَازِ مَا يَفْسُدُ بِاخْتِبَارِهِ كَالْبَطِيخِ وَ الْجَوْزِ وَ الْبَيْضِ فَإِنْ ظَهَرَ فَاسِدًا رَجَعَ بِأَرْشِهِ، وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ لِمَكْسُورِهِ قِيَمَةٌ رَجَعَ بِالثَّمَنِ.

کالایی که مزه یا بوی آن، مهم و مورد نظر است [مانند شیر و عطر] باید هنگام بیع مزه و یا بوی آن بررسی شود. و اگر مشتری آن را بنا بر اصل [که همان صحت است] بخرد، جایز است. و در صورتی که معیوب از کار در آید، مشتری میان پس دادن و یا گرفتن ارش مخیر می‌باشد. و اگر در مبیع تصرف کرده باشد، [نمی‌تواند آن را پس دهد] و ارش معین می‌شود، اگر چه مشتری نابینا باشد [این در صورتی است که بررسی و آزمایش بو و یا مزه مبیع، باعث فساد و تباهی آن نمی‌شود] و اما اگر مبیع از اموری باشد که بررسی و آزمایش آن باعث فساد آن می‌شود، مانند خربزه و گردو و تخم مرغ، جواز بیع آن [بنا بر اصالت صحت] روشن‌تر و سزاوارتر است؛ و در صورتی که پس از خرید، فساد، آن معلوم می‌شود، مشتری ارش آن را از بایع اخذ می‌کند، و در صورتی که شکسته آن هیچ قیمتی نداشته باشد، مشتری همه بهایی را که پرداخته، از بایع پس می‌گیرد.

يَجُوزُ بَيْعُ الْمِسْكِ فِي فَارَةٍ وَ إِن لَمْ يُفْتَقَ.

فروختن مشک در پوست آن جایز است، اگر چه گشوده نشده باشد.



لَا يَجُوزُ بَيْعُ سَمَكِ الْآجَامِ مَعَ ضَمِيمِهِ الْقَصْبِ أَوْ غَيْرِهِ.

فروختن ماهی در نیزارها همراه با نی یا غیر آن جایز نیست.

يَجُوزُ بَيْعُ دُودِ الْقَزِّ وَ نَفْسِ الْقَزِّ وَ إِنْ كَانَ الدُّودُ فِيهِ لِأَنَّهُ كَالنَّوَى فِي الثَّمَرِ.

فروختن کرم ابریشم و خود ابریشم جایز است، اگرچه کرم در درون آن باشد، زیرا کرم داخل ابریشم مانند هسته داخل خرماست.

و من آداب البیع ترک الدخول فی سوم اخیه المؤمن بان یطلب ابتیاع الذی یرید ان یشتریه و یبذل زیادة عنه لیقدمه البایع.

از جمله آداب بیع آن است که مؤمن در خرید و فروش برادر مؤمنش پس از آن که طرفین به معامله رضایت داده‌اند یا در شرف رضایت دادن هستند، داخل نشود بدین شکل که نخواهد آنچه را که برادرش می‌خواهد بخرد، خریداری کند و مبلغ زیادتری پیشنهاد کند تا در مقابل بایع مقدم شود.

تَرَكَ تَوَكُّلَ حَاضِرٍ لِإِبَادٍ.

کسی که شهر نشین است وکیل کسی که بادیه نشین است نشود.

و يَجُوزُ ابْتِیَاعُ جُزْءٍ مَشَاعٍ مِنَ الْحَيَوَانِ لِامُعِينٍ.

خریدن جزء مشاع از حیوان [مانند یک دوم و یک سوم] جایز است، اما خریدن جزء معینی از آن [مانند پوست یا سر حیوان] صحیح نیست.

لَوْ حَدَّثَ فِي الْحَيَوَانِ عَيْبٌ قَبْلَ الْقَبْضِ فَلِلْمُشْتَرِي الرَّدُّ وَ الْأَرَشُ وَ كَذَا فِي زَمَنِ الْخِيَارِ وَ كَذَا غَيْرُ الْحَيَوَانِ.

اگر پیش از آن که مشتری حیوان را تحویل بگیرد و یا در زمان خیار، عیبی در آن حادث شود، مشتری می‌تواند آن را پس دهد و یا ارش بگیرد و این حکم در مورد غیر حیوان نیز صادق است.

لَوْ حَدَّثَ فِي عَيْبٍ مِنْ غَيْرِ جِهَةِ الْمُشْتَرِي فِي زَمَنِ الْخِيَارِ فَلَهُ الرَّدُّ بِأَصْلِ الْخِيَارِ وَ الْأَقْرَبُ جَوَازُ الرَّدِّ بِالْعَيْبِ أَيْضاً وَ تَظْهَرُ الْفَائِدَةُ لَوْ اسْقَطَ الْخِيَارَ الْأَصْلِيَّ وَ الْمُشْتَرَطَ.

اگر در زمان خیار، از غیر ناحیه مشتری عیبی [در حیوان] حادث شود، مشتری می‌تواند با اصل خیار، آن را رد کند [زیرا عیب پدید آمده در اینجا مانع از اعمال خیار نیست، چرا که این عیب در ضمان بایع است]، و اقرب آن است که مشتری می‌تواند به واسطه حدوث عیب نیز آن را رد کند، [زیرا این عیب، مضمون بر بایع است] و فایده در آنجا روشن می‌شود که مشتری خیار اصلی و خیار شرط را ساقط کرده باشد [زیرا در این صورت اگر بگوییم عیب حادث شده به تنهایی مجوز رد است، مشتری می‌تواند آن را رد کند، اما اگر بگوییم مجوز رد نیست، مشتری نمی‌تواند آن را رد کند].

وَلَا يَجُوزُ بَيْعُ الثَّمَرَةِ قَبْلَ ظُهُورِهَا عَامّاً وَ لَا أَزِيدَ عَلَى الْأَصَحِّ وَ يَجُوزُ بَعْدُ بُدُوِّ صِلَاحِهَا.

فروختن میوه پیش از ظهور و آشکار شدن آن [و لو به این صورت که شکوفه هایش در آید] به طور یک ساله و یا بیش از آن، بنا بر قول صحیح تر، جایز نیست و فروختن آن پس از بدو صلاح [یعنی پدید آمدن صلاحیت میوه] جایز است.

و لَا تَدْخُلُ الثَّمَرَةُ فِي بَيْعِ الْأَصُولِ إِلَّا فِي النَّخْلِ بِشَرْطِ عَدَمِ التَّأْيِيرِ.

اگر درختان باغ را بفروشد، شامل میوه‌های آن نمی‌شود، مگر در مورد درخت خرما در صورتی که تلقیح نشده باشد.

و يَجُوزُ اسْتِثْنَاءُ ثَمَرَةِ شَجَرَةٍ مُعَيَّنَةٍ أَوْ شَجَرَاتٍ وَ جُزْءٍ مَشَاعٍ وَ أَرْطَالٍ مَعْلُومَةٍ.

استثنا کردن میوه یک درخت معین یا چند درخت معین یا جزء مشاع [مانند یک دهم] و یا چند رطل معین از میوه‌های باغ جایز است.

و يَجُوزُ بَيْعُ الزَّرْعِ قَائِماً وَ حَصِيداً وَ فَصِیلاً، فَلَوْ لَمْ يَفْصَلْهُ الْمُشْتَرِي فَلِلْبَائِعِ فَصْلُهُ لِأَنَّ حِينَئِذٍ ظَالِمٌ وَ لَاحِقٌ لِعِرْقِ الظَّالِمِ وَ لَهُ الْمَطَالَبَةُ بِأَجْرَةِ أَرْضِهِ.

فروش کشت به صورت درو نشده، و به صورت درو شده جایز است، و نیز مالک می‌تواند آن را به شرط آن که مشتری آن را هنگامی که سبز است قطع کند، بفروشد، و در این صورت اگر مشتری آن را قطع نکند، بایع می‌تواند این کار را انجام دهد، زیرا در این هنگام مشتری ظالم است و می‌تواند مزد زمین خود را [برای مدتی که از زمان امکان بریدن علفها گذشته است] از مشتری مطالبه کند.



يَجُوزُ أَنْ يَقْبَلَ أَحَدُ الشَّرِيكَيْنِ بِحَصَّةِ صَاحِبِهِ مِنَ الثَّمَرَةِ وَ لَا يَكُونُ بَيْعاً وَ يَلْزَمُ بِشَرطِ السَّلَامَةِ.
هر یک از دو شریک می‌تواند سهم شریک خود از میوه را [در برابر مقدار معلوم و مشخص] قبول کند، و این معامله، بیع نیست.

فی الصرف

وَ هُوَ بَيْعُ الْأَثْمَانِ بِمِثْلِهَا.

صرف عبارت است از فروختن ثمن‌ها [یعنی طلا و نقره] به مثل آن.

وَ يُشْتَرَطُ فِيهِ التَّقَابُضُ فِي الْمَجْلِسِ أَوْ اصْطِحَابُهُمَا إِلَى الْقَبْضِ أَوْ رِضَاؤُهُمَا بِمَا فِي ذِمَّتِهِ قَبْضاً بَوَكَالَتِهِ فِي الْقَبْضِ فِيمَا اشْتَرَى بِمَا فِي ذِمَّتِهِ نَقْداً آخراً.

بیع صرف، مشروط به آن است که ثمن و مبیع در مجلس معامله به قبض طرفین در آید، یا آن‌که خریدار و فروشنده تا هنگام قبض همراه با هم باشند [اگرچه از مجلس عقد بیرون رفته باشند]، یا هنگامی که مشتری از کسی طلبکار است آنچه را در ذمه بایع است در برابر نقد دیگری بخرد و او را وکیل کند که آن را در ذمه خود قبض کند.
ولو قَبْضَ الْبَعْضِ صَحَّ فِيهِ وَ تَخِيْرًا إِذَا لَمْ يَكُنْ مِنْ أَحَدُهُمَا تَفْرِيطاً.

اگر قسمتی از ثمن مبیع تحویل خریدار و مشتری شود، بیع در همان مقدار صحیح است، و در صورتی که از سوی هیچ‌کدام کوتاهی نشده باشد، هر دو [در فسخ بیع و اجازه آن] مخیر خواهند بود.

وَ لَا بُدَّ مِنْ قَبْضِ الْوَكِيلِ فِي الْمَجْلِسِ الْعَقْدِ قَبْلَ تَفَرُّقِ الْمُتَعَاقِدِينَ، وَ لَوْ كَانَ وَكِيلاً فِي الصَّرْفِ فَالْمُعْتَبَرُ مَفَارَقَتُهُ.

کسی که وکیل در قبض است، باید آن را در مجلس عقد و پیش از متفرق شدن طرفین عقد، تحویل بگیرد؛ و اگر وکیل در بیع صرف باشد، جدا شدن خود او معتبر می‌باشد، [نه مالک].

وَ لَا يَجُوزُ التَّفَاوُلُ فِي الْجِنْسِ الْوَاحِدِ وَ إِنْ كَانَ أَحَدُهُمَا مَكْسوراً أَوْ رَدِيئاً.

اگر ثمن و مبیع هر دو از یک جنس است [مثلاً هر دو طلا و یا هر دو نقره است] نباید مقدار یکی بیش از دیگری باشد، اگرچه یکی از آن‌ها شکسته و یا نامرغوب باشد.

فی السلف

وَ يُشْتَرَطُ فِيهِ: ذِكْرُ الْجِنْسِ وَ الْوَصْفِ الرَّافِعِ لِلْجِهَالَةِ الَّتِي يَخْتَلِفُ لِأَجْلِهِ الثَّمَنُ اخْتِلافاً ظَاهِراً وَ لَا يَلْغِي فِيهِ الْغَايَةُ وَلَا بُدَّ مِنْ كَوْنِ السَّلَمِ فِيهِ عَامَ الْوُجُودِ عِنْدَ رَأْسِ الْأَجَلِ وَ لَوْ شَرَطَ تَأْجِيلَ بَعْضِ الثَّمَنِ بَطْلٌ فِي الْجَمِيعِ.

در بیع سلف شرط است که جنس و وصفی که جهل را برطرف می‌کند و بیان‌کننده ویژگی‌هایی است که مایه اختلاف بارز بهای کالا می‌گردد، بیان شود و البته نباید در این کار افراط شود. (بیع سلف در آن ثمن نقد و مبیع در ذمه و مؤجل است) و بایستی هنگام فرا رسیدن زمان تحویل آن، موجود باشد (و باید ثمن پیش از متفرق شدن قبض گردد) و اگر شرط شود که بخشی از ثمن مدت‌دار باشد بیع باطل است (زیرا بیع دین به دین خواهد شد).

وَ يَجُوزُ بَيْعُهُ بَعْدَ حُلُولِهِ وَ قَبْلَ قَبْضِهِ عَلَى الْغَرِيمِ وَ غَيْرِهِ.

و نیز جایز است مشتری پس از فرا رسیدن مدت و پیش از قبض مبیع آن را به بایع یا غیر او بفروشد، اگرچه کراهت دارد.

وَ إِذَا دَفَعَ الْمُسْلِمُ إِلَيْهِ فَوْقَ الصَّفَةِ وَجِبَ الْقَبُولُ وَ دُونَهَا لَا يَجِبُ قَبُولُهُ وَ لَوْ رَضِيَ الْمُسْلِمُ بِهِ لَزِمَ.

در صورتی که بایع کالای بهتری را تحویل دهد واجب است مشتری قبول نماید؛ اما اگر مبیع دارای صفتی پایین‌تر باشد، قبول آن واجب نیست و چنانچه مشتری راضی شود بیع لازم می‌گردد.

فی أقسام البيع

بالنسبة إلى الإخبار بالثمن و عدمه و هو أربعة.

بيع به اعتبار اخبار به ثمن و عدم اخبار به آن بر چهار قسم است.

أحدها: المساومة.

بيع مساومه. [و آن بیعی است که فروشنده در آن رأس المال و مبلغی را که خود برای خرید آن پرداخت کرده است، بیان نمی‌کند، خواه مشتری آن را بداند و خواه نداند.]

و ثانيها: المراجعة و يُشترطُ فيها العلمُ بقدرِ الثمن و الربح.

بيع مرابحه. در بيع مرابحه آگاهی از مقدار ثمن و سود شرط است، [مثل آن که فروشنده بگوید من این کتاب را صد تومان خریده‌ام و ده درصد سود می‌گیرم.]

و ثالثها: المواضعة و هي كالمراجعة في الأحكام إلّا أنها بتقيصة معلومة.

سوم: بيع مواضعه. احکام بيع مواضعه مانند بيع مرابحه است، با این تفاوت که در بيع مواضعه، فروشنده کالا را به کمتر از قیمت تمام شده آن می‌فروشد.

و رابعها: التولية و هي الاعطاء برأس المال، و التشارك جائز.

چهارم: بيع تولیه، و آن بیعی است که کالا به همان قیمت تمام شده آن به فروش می‌رسد، و معامله به نحو شریک شدن مشتری با بایع جایز است.

فی الربا

و مَرَدُّهُ الْمُتَجَانِسَانِ إِذَا قَدَّرَا بِالْكَيْلِ أَوْ الْوِزْنِ وَ زَادَ أَحَدُهُمَا، وَالذَّهْمُ مِنْهُ أَكْثَرُ مِنْ سَبْعِينَ زَيْنَةً .

ربا در جایی است که دو کالای هم‌جنس که با پیمانه یا وزن اندازه‌گیری می‌شوند، با هم مبادله شوند و مقدار یکی بیش از دیگری باشد و درهمی از مال ربا از هفتاد گناه عظیم‌تر است.

و لا ربا في المعدود و لا بين الوالد و ولده و لا بين الزوج و زوجته و لا بين المسلم و الحرابي إذا أخذ المسلم الفضل و ثبت بينه و بين الذمي و لا في القسمة

در اموال شمردنی ربا نیست [بنابراین، می‌توان ده گردو را با یازده گردو مبادله کرد] و نیز بین پدر و فرزند و میان زن و شوهر و میان مسلمان و کافر حربی، در صورتی که زیادی را مسلمان بگیرد، ربا نیست. اما ربا میان مسلمان و کافر ذمی ثابت است. هم‌چنین در تقسیم کردن [اموال مورد اشتراک] ربا نیست، [و بنابراین اگر سهم یک شریک در تقسیم بیش از سهم دیگری شود، مانعی ندارد].

و لا يباع اللحم بالحيوان مع التماثل و يجوز مع الاختلاف.

مبادله گوشت حیوان با خود حیوان در صورت تماثل [مانند مبادله گوشت گوسفند با خود گوسفند] جایز نیست، و در صورت اختلاف [مانند مبادله گوشت گوسفند با گاو] مبادله آن دو با هم جایز است.

فی الخيار

و هو أربعة عشر: خيار بر ۱۴ قسم است:

أ: خيار المجلس: و هو مختص بالبيع و لا يزول بالحائل و لا بمفارقة المجلس مصطحبين.

نخست: خيار مجلس. خيار مجلس اختصاص به بيع دارد [و بنابراین، طرفین بيع تا وقتی در مجلس عقد حضور دارند و از آنجا خارج و متفرق نشده‌اند، می‌توانند عقد بيع را فسخ کنند] و این خيار به واسطه وجود حایل [میان بايع و مشتری، هر چند ضحیم باشد] از بین نمی‌رود، و نیز اگر بايع و مشتری مجلس عقد را ترک گویند، اما از هم جدا نشوند، خيار مجلس همچنان باقی خواهد بود.



و يَسْقُطُ بِاشْتِرَاطِ سُقُوطِهِ فِي الْعَقْدِ وَ بِإِسْقَاطِهِ بَعْدَهُ وَ بِمِفَارِقِهِ أَحَدَهُمَا صَاحِبَهُ، وَ لَوْ التَزَمَ بِهِ أَحَدُهُمَا سَقَطَ خِيَارُهُ خَاصَّةً. خيار مجلس با شرط سقوط آن در ضمن عقد بيع، و با اسقاط آن پس از عقد و با جدا شدن یکی از طرفین عقد از دیگری، ساقط می‌شود. و اگر یکی از طرفین بيع، به آن معامله ملتزم شود [و حق فسخ برای دیگری همچنان باقی خواهد ماند]. تنها خيار آن شخص ساقط می‌شود.

و لَوْ فَسَخَ أَحَدُهُمَا وَ أَجَازَ الْآخَرُ قُدِّمَ الْفَاسْخُ وَ كَذَا فِي كُلِّ خِيَارٍ مُشْتَرَكٍ.

اگر یکی از طرفین بيع، معامله را فسخ کند و طرف دیگر آن را اجازه کند، فسخ کننده مقدم می‌شود. و این حکم در همه خيارهای مشترک [میان بايع و مشتری] صادق است.

و لَوْ خَيَّرَهُ فَسَكَتَ فَخِيَارُهُ هُمَا بَاقٍ.

اگر یکی از طرفین را مخیر کند [و از او بخواهد که یا معامله را فسخ کند و یا آن که آن را اجازه کند] و آنگاه او سکوت کند، خيار هر دو باقی خواهد بود، [و صرف تخییر و سکوت موجب اسقاط خيار هیچ کدام نمی‌شود].

ب: خِيَارُ الْحَيَوَانِ: وَ هُوَ ثَابِتٌ لِلْمُشْتَرِي خَاصَّةً ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مَبْدُوهَا مِنْ حِينَ الْعَقْدِ، وَ يَسْقُطُ بِاشْتِرَاطِ سُقُوطِهِ أَوْ إِسْقَاطِهِ بَعْدَ أَوْ تَصَرُّفِهِ.

خيار حيوان: این خيار تنها برای کسی که حيوان را می‌خرد به مدت سه روز پس از خرید حيوان ثابت می‌باشد. و آغاز این سه روز از زمان عقد است. خيار حيوان با شرط سقوط آن [در ضمن عقد بيع] یا ساقط کردن آن پس از عقد و یا تصرف مشتری در حيوان ساقط می‌شود.

ج: خِيَارُ الشَّرْطِ: وَ هُوَ بِحَسَبِ الشَّرْطِ إِذَا كَانَ الْآجَلُ مَضْبُوطاً.

خيار شرط: نحوه این خيار بسته به چگونگی شرطی است که در عقد شده است، در صورتی که زمانی که برای آن تعیین شده، مضبوط و مشخص باشد.

وَ يَجُوزُ اشْتِرَاؤُهُمَا لِأَحَدِهِمَا وَ لِكُلِّ مِنْهُمَا وَ لِأَجْنَبِيٍّ عَنْهُمَا أَوْ عَنْ أَحَدِهِمَا وَ اشْتِرَاؤُ الْمَوَآمِرِ.

خيار شرط را می‌توان برای یکی از طرفین، و برای هر دوی آنها و یا برای شخص سومی از طرف هر دو و یا یکی از آنها قرارداد (تحکیم) لذا متعاقدين در کنار او و با حق خيار او دیگر صاحب خيار نیستند. همچنین شرط مشاورة [در عقد بيع] جایز است.

د: خِيَارُ التَّأْخِيرِ عَنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ: فِيمَنْ بَاعَ وَ لَا قَبْضَ وَ لَا شَرْطَ التَّأْخِيرِ وَ قَبْضُ الْبَعْضِ كَلَّا قَبْضٍ وَ تَلَفُهُ مِنَ الْبَائِعِ مُطْلَقاً.

خيار تاخیر از سه روز؛ این خيار در مورد کسی است که کالایی را فروخته ولی نه ثمن را گرفته و نه کالا را تحویل مشتری داده و نه شرط تاخیر [دادن مبيع و گرفتن ثمن] کرده است. و گرفتن قسمتی از ثمن [اعتباری ندارد] مانند آن است که هیچ مقداری از آن را نگرفته است. و در چنین صورتی، تلف شدن مبيع مطلقاً از [مال] بايع نخواهد بود.

هـ: خِيَارٌ مَا يَفْسُدُ لِيَوْمِهِ: وَ هُوَ ثَابِتٌ بَعْدَ دُخُولِ اللَّيْلِ.

خيار آنچه در همان روز فاسد می‌شود، [مانند میوه و سبزیجات در مواقعی که هوا گرم است و با گذشت زمان اندکی فاسد می‌شود]. این خيار پس از فرارسیدن شب ثابت می‌شود.

و: خِيَارُ الرُّوْيَةِ: وَ هُوَ ثَابِتٌ لِمَنْ لَمْ يَرَ إِذَا زَادَ فِي طَرَفِ الْبَائِعِ أَوْ نَقَصَ فِي طَرَفِ الْمُشْتَرِي.

خيار رؤیت: این خيار برای کسی است که کالا را [با وصف خریده و یا فروخته و آن را] ندیده است. حال اگر کالای مورد نظر بالاتر از آنچه وصف شده باشد، خيار برای بايع است، و اگر پایین تر از آن اوصاف باشد، خيار برای مشتری ثابت خواهد بود.

ز: خِيَارُ الْعَيْنِ: وَ هُوَ ثَابِتٌ مَعَ الْجَهَالَةِ إِذَا كَانَ بِمَا لَا يُتَغَابَنُ بِهِ غَالِباً.

خيار غبن: این خيار [برای بايع یا مشتری] با جهل [به قیمت کالا] ثابت می‌شود در صورتی که [اختلاف میان ثمن و قیمت واقعی کالا] آن قدر باشد که معمولاً در آن تسامح نمی‌شود.

و لا یسقط بالتصرف الا ان یشترى المغبون المشتري و قد أخرجه عن ملکه و لا یسقط ببذل الغابن التفاوت لإستصحاب ما ثبت قبله.

خیار غبن با تصرف ساقط نمی شود [خواه تصرف کننده غابن باشد و یا مغبون، و خواه به واسطه آن تصرف، کالا از ملک مشتری خارج شود یا نشود]، مگر آن که مغبون، مشتری باشد و آن را از ملک خود بیرون کرده باشد و این خیار با دادن تفاوت قیمت ساقط می شود زیرا آنچه قبلاً ثابت شده استصحاب می شود.

ح: خیار العیب: و هو کل ما زاد عن الخلق الأصلية أو نقص، غيباً كان كالإصبع أو صفة كالحُمى و لو يوماً. خیار عیب. عیب هر چیزی است که نسبت به خلقت اصلی و اولی [که همان خلقت غالب افراد نوع است] فزونی و یا کاستی داشته باشد، خواه عین باشد، مانند انگشت [زاید] و یا صفت باشد، مانند تب اگرچه در یک روز فللمشتري الخیار مع الجهل بين الرّد و الأرض و هو مثل نسبة التفاوت بين القيمتين من الثمن و اذا كان المبيع كلياً، انتفاء الوصف لا يوجب الخیار بل عليه ابداله.

در صورت ثبوت عیب، اگر مشتری از آن بی خبر باشد، خیار دارد و می تواند معامله را فسخ کند، و یا آن که ارش بگیرد؛ و ارش عبارت است از نسبت تفاوت میان قیمت صحیح و قیمت معیوب از ثمن و در صورتی که مبیع کلی باشد نبودن وصف مشروط موجب خیار عیب نیست بلکه بائع بایستی کالا را تعویض و کالایی با وصف یاد شده به مشتری تحویل دهد.

و یسقط الرّد بالتصرف او حدوث عیب بعد القبض و یبقى الأرض. در صورتی که مشتری در مبیع تصرف کرده باشد و یا پس از تحویل گرفتن کالا، عیب دیگری در آن پدید آید، رد ساقط می شود او مشتری نمی تواند معامله را فسخ کند اما حق گرفتن ارش باقی می ماند.

و یسقطان بالعلم به قبل العقد و بالرضا به بعده و بالبرائة من العيوب و لو إجمالاً. حق رد و ارش در چند مورد ساقط می شود: ۱- آنجا که مشتری پیش از عقد بیع از عیب با خبر می باشد. ۲- آنجا که مشتری پس از عقد بیع [و اطلاع از معیوب بودن مبیع] بدان رضایت می دهد. ۳- آنجا که بائع ذمه خود را از عیب، و لو به نحو اجمال، بری می کند. ط: خیار التدلیس: فلو شرط صفة کمال کالبکاره أو توهمها کتحمير الوجه و وصل الشعر فظهر الخلاف تخیر و لأرشد و کذا التصریة للشاة و البقره و النافه و هو جمع لبن الشاة و ما فی حکمها فی ضرعها بترکها بغیر حلب، ولا رضاع فیظن الجاهل بحالها کثرة ما تحلبه فیرغب فی شرائها بزیادة.

خیار تدلیس: اگر [هنگام فروش کنیز] صفت کمالی را، مانند بکارت، در آن شرط کند، یا کاری کند که مشتری توهم کند که چنین صفتی در او هست، مثلاً سرخ آب به چهره او بزند یا کلاه گیس بر سرش بگذارد، و آنگاه معلوم شود که مبیع آن اوصاف را ندارد، مشتری می تواند معامله را فسخ کند اما نمی تواند ارش بگیرد و همین طور صفت تصریه در گوسفند و گاو و شتر و آن هنگامی است که به واسطه ی ندوشیدن شیر و مانع شدن از شیر دادن به بچه اش، شیر در پستانش جمع شود و جاهل گمان کند که شیر فراوان می دهد و در خرید حیوان ترغیب می شود.

ی: خیار الاشتراط: و یصح اشتراط سائغ فی العقد إذا لم یؤد إلى جهالة فی أحد العوضین أو یمنع منه الكتاب و السنة. خیار اشتراط: شرط کردن امور جایز در عقد، صحیح و جایز است، البته در صورتی که موجب جهالت در مبیع یا ثمن نشود و کتاب یا سنت از آن منع نکرده باشد.

و کذا یبطل باشتراط غیر المقدور کاشتراط حمل الدابة فیما. هم چنین شرط کردن اموری که خارج از قدرت [مشروط علیه] است، باطل می باشد، مانند آن که شرط کند حیوان را پس از بیع آبستن کند. ولو شرط غیر السائغ بطل و أبطل.

اگر در ضمن عقد بیع شرطی که جایز نیست، ذکر شود، شرط باطل است و بیع را نیز باطل می کند.



یا: خيارُ الشركة: سواءً قارنتِ العقدِ كما لو اشترى شيئاً فظَهَرَ بَعْضُهُ مُسْتَحَقّاً، أو تاخَرَتْ بعده إلى قبل التَّقبُّضِ كما لو امْتَرَجَ بغيره بحيث لا يَتَمَيَّزُ و قد يُسَمَّى هذا عَيْباً مَجَازاً.

خيار شرکت: [این خيار ثابت است] خواه شرکت مقارن با عقد حاصل شود، مانند آنجا که مشتری کالایی را می‌خرد و آنگاه معلوم می‌شود که قسمتی از آن ملک دیگری است، و یا آن که پس از عقد و پیش از گرفتن کالا حاصل شود مانند آنجا که مبیع با مال دیگری مخلوط گردد به گونه‌ای که نتوان جدا کرد چنین چیزی را مجازاً عیب می‌نامند.

یب: خيارُ تعذرِ التسليم: فلو اشترى شيئاً ظناً إمكان تسليمه ثم عجز بعد تخير المشتري.

خيار تعذر تسليم: اگر مشتری چیزی را به گمان آن که تحویل دادن آن برای بایع ممکن است، بخرد و آنگاه معلوم شود که بایع نمی‌تواند آن را به او تحویل دهد، مشتری [میان فسخ و امضای عقد] مخیر خواهد بود.

یج: خيارُ تبعضِ الصفقة: كما لو اشترى سلعتين فتستحق إحداهما.

خيار تبعض صفقة: مانند آنجا که مشتری دو کالا را می‌خرد، و آنگاه معلوم می‌شود یکی از آن دو مال دیگری است. و در این صورت مشتری می‌تواند بیع را فسخ کند، و می‌تواند نسبت به قسمتی که بیع در آن صحیح است، قبول کند و نسبت به قسمتی که بیع در آن باطل بوده است، ثمن را پس بدهد.

ید: خيارُ التَّفليس و اذا وجد الغريم المفلس متاعه يتخير بين اخذه مقدماً على الغرماء و بين الضرب بالثمن معهم.

خيار تفلیس: هرگاه مشتری پیش از آن که بهای کالای خود را بپردازد ورشکسته شود، و بایع کالای خود را بیابد، می‌تواند بیع را فسخ کند و کالای خود را بردارد یا اینکه به نسبت سهم خود در صف غرماء وارد شود.

فی الأحكام

ان البيع بالنسيئة الى تعجيل المثلث و الثمن و تأخيرهما و التغريق، اربعة أقسام: فالاول النقد و الثاني النسيئة و الثالث السلم و الرابع الكالي بالكالي.

بیع به نسبت مدت‌دار بودن ثمن و مضمن ۴ نوع است: نقد، نسیه، سلم، کالی به کالی

الأول: النقد و النسيئة: إطلاق البيع يقتضي كون الثمن حالاً، و إن شرط تعجيله أكده.

نخست: بیع نقد و نسیه. اطلاق بیع مقتضی آن است که ثمن، نقد باشد، و اگر فروشنده فوری بودن آن را [در ضمن عقد بیع] شرط کند، آن را تأکید کرده است.

ولو جعل لحال ثمناً و لمؤجل أزيد منه أو فاوت بين الأجلين بطل.

اگر فروشنده برای بیع نقد، بهایی را تعیین کند و برای بیع نسیه بهای بیشتری را تعیین کند و یا آن که میان دو زمان در بیع نسیه تفاوت بگذارد باطل است [زیرا چنین بیعی که مردد میان دو ثمن است، موجب جهل به ثمن می‌باشد].

ولو أجل البعض المعين صح.

اگر قسمت معینی از ثمن را مدت دار کند، [و قسمت دیگر را نقدی قرار دهد، یا در مورد آن چیزی نگوید] بیع صحیح است.

و لو اشتراه البائع نسيئة صح قبل الأجل و بعده بجنس الثمن و غيره بزيادة و نقصان الا أن يشترط في بيعه ذلك فيبطل.

فروشنده می‌تواند کالایی را که نسیه فروخته است، از مشتری بخرد چه زمان پرداخت ثمن فرا رسیده باشد، و چه فرا نرسیده باشد، و خواه با جنس همان ثمن بخرد و یا با جنس دیگری بخرد، و خواه به کمتر از ثمن بیع اول بخرد و خواه به بیشتر از آن بخرد، مگر آن که در بیع اول شرط کرده باشد که مشتری جنسی را که خریده به همان بایع بفروشد، که در این صورت بیع اول باطل خواهد بود.

و يجب قبض الثمن لو دفعه إلى البائع في الأجل لا قبله فلو امتنع قبضه الحاكم، فإن تعذر فهو أمانة في يد المشتري لا يضمنه لو تلف بغير تفريطه، و كذا كل من امتنع من قبض حقه.

اگر مشتری در موعد مقرر ثمن را به فروشنده بدهد، فروشنده موظف است آن را بگیرد، اما اگر پیش از موعد مقرر آن را به فروشنده بدهد، می‌تواند از قبول آن خودداری کند. اگر بایع از گرفتن آن خودداری کند، آن را حاکم شرع می‌گیرد، و اگر این کار دشوار باشد ثمن در دست مشتری امانت می‌شود و در صورتی که ثمن، بدون تفريط و کوتاهی در نگهداری آن، تلف شود، مشتری ضامن آن نخواهد بود. این حکم در مورد هر کسی که از گرفتن حق خود امتناع می‌ورزد، صادق است.



و يجوزُ اشتراطُ تأخيرِ إقباضِ المبيعِ مدةً مُعينةً و الإنتفاعُ به مَنفعةً مُعينةً.

بایع می‌تواند شرط کند که تحویل مبیع را تا زمان معینی به تأخیر اندازد و از آن در محدوده معینی بهره برداری کند.

و به یُنْتَقَلُ الضَّمانُ إِلَى الْمُشْتَرِي إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ خِيَارٌ، فَلَوْ تَلَفَ قَبْلَهُ فَمِنَ الْبَائِعِ مَعَ أَنَّ التَّمَاءَ لِلْمُشْتَرِي، وَ إِن تَلَفَ بَعْضُهُ أَوْ تَعَيَّبَ تَخَيَّرَ الْمُشْتَرِي فِي الْإِمْسَاكِ مَعَ الْأَرْضِ وَ الْفَسْخِ.

اگر مشتری خیار نداشته باشد، با قبض کردن مبیع، ضمان به او منتقل می‌شود (ضمان معاوضی). بنابراین، اگر مبیع پیش از قبض کردن مشتری، تلف شود، از مال بایع خواهد بود [و خسارت آن متوجه او می‌شود] اگرچه نماء و زیادت مبیع [در فاصله میان زمان بیع و زمان قبض] برای مشتری می‌باشد. و اگر [قبل از قبض] قسمتی از مبیع تلف شود و یا مبیع معیوب گردد، مشتری می‌تواند مبیع را نگهدارد و ارش آن را بگیرد، و می‌تواند معامله را فسخ کند.

وَلَوْ ادَّعَى الْمُشْتَرِي نَقْصَانَ الْمَبِيعِ حَلَفَ إِنْ لَمْ يَكُنْ خَضَرَ الْإِعْتِبَارَ وَ إِلَّا أَحْلَفَ الْبَائِعُ، وَ لَوْ حَوَّلَ الْمُشْتَرِي الدَّعْوَى إِلَى عَدَمِ إقباضِ الجميعِ حَلَفَ مَا لَمْ يَكُنْ سُبْقَ الدَّعْوَى الْأُولَى.

اگر مشتری [پس از تحویل گرفتن مبیع] مدعی نقصان آن شود، در صورتی که هنگام وزن کردن یا پیمانه کردن یا شمارش آن حاضر نبوده است، قسم می‌خورد [و ادعایش پذیرفته می‌شود]، و گرنه فروشنده را قسم می‌دهد. و اگر مشتری ادعای خود را به این صورت تغییر دهد که «من همه مبیع را تحویل نگرفته‌ام»، در صورتی که قبلاً ادعایش را به صورت نخست ابراز نکرده باشد قسم می‌خورد [و مطلقاً قولش پذیرفته می‌شود].

فِي اخْتِلَافِهِمَا: فَفِي قَدْرِ الثَّمَنِ يَحْلِفُ الْبَائِعُ مَعَ قِيَامِ الْعَيْنِ وَ الْمُشْتَرِي مَعَ تَلَفِهَا.

اختلاف خریدار و فروشنده: اگر میان خریدار و فروشنده در مقدار ثمن اختلاف شود، در صورتی که عین مبیع باقی باشد، فروشنده قسم می‌خورد، و در صورتی که تلف شده باشد، مشتری قسم می‌خورد.

وَ فِي تَعَجُّلِهِ وَ قَدْرِ الْأَجَلِ وَ شَرْطِ رَهْنٍ أَوْ ضَمِينٍ عَنِ الْبَائِعِ يَحْلِفُ، وَ كَذَا فِي قَدْرِ الْمَبِيعِ.

در صورت اختلاف در نقدی بودن ثمن و در مقدار مدت آن و نیز اختلاف در شرط رهن یا شرط ضامن از طرف فروشنده، فروشنده قسم می‌خورد؛ و در صورت اختلاف در اندازه کالای فروخته شده نیز فروشنده قسم می‌خورد [و قولش در همه این موارد پذیرفته می‌شود]. (اصل عدم دخول زائد)

وَ فِي تَعْيِينِ الْمَبِيعِ يَتَحَالَفَانِ

در صورت اختلاف خریدار و فروشنده در تعیین کالای فروخته شده، هر دو سوگند می‌خورند.

وَ فِي شَرْطِ مُفْسِدٍ يَقْدُمُ مَدْعَى الصَّحَّةِ.

اگر فروشنده و خریدار در شرطی که فاسد کننده عقد است، اختلاف کنند قول کسی که مدعی صحت است مقدم می‌شود.

وَ لَا يَضْمَنُ الدَّلَالُ إِلَّا بِتَفْرِيطٍ فَيَحْلِفُ عَلَى عَدَمِهِ، فَإِنْ ثَبَتَ حَلَفَ، عَلَى الْقِيَمَةِ لَوْ خَالَفَهُ الْبَائِعُ.

دلال، جز در صورت تفريط، ضامن نیست. و [اگر در این که تفريط صورت گرفته یا نه میان دلال و فروشنده یا خریدار اختلاف شود] دلال قسم می‌خورد که تفريط نکرده است، [و قولش پذیرفته می‌شود] و اگر ثابت شود که دلال تفريط کرده است [و در اثر تفريط او کالا از میان رفته است]، و آنگاه بر سر قیمت آن میان او و فروشنده اختلاف شود، دلال در مورد قیمت آن قسم می‌خورد.

اقاله

الْإِقَالَةُ فَسْخٌ لَا يَبِيعُ فِي حَقِّ الْمُتَعَاقِدِينَ وَ الشَّفِيعِ فَلَا تَثْبُتُ بِهَا شُفْعَةٌ.

اقاله آن است که طرفین عقد، پس از انجام معامله با رضایت یکدیگر، معامله را بر هم زنند. اقاله نسبت به طرفین عقد و شفیع [شریک] فسخ است، نه بیع، و لذا به واسطه اقاله حق شفعه ثابت نمی‌شود.

وَ لَا تَسْقُطُ أَجْرَةُ الدَّلَالِ بِهَا.

مزد دلال به واسطه اقاله ساقط نمی‌شود.

وَ لَا تَصَحُّ بَزِيَادَةِ فِي الثَّمَنِ وَ لَا تَقْيِصَةً.

در اقاله، زیاد کردن بها یا کم کردن آن جایز نیست.

وَ يَرْجِعُ كُلُّ عَوْضٍ إِلَى مَالِكِهِ فَإِنْ كَانَ تَالِفًا فَمِثْلُهُ أَوْ قِيَمَتُهُ.

[وقتی اقاله صورت می‌گیرد] هر یک از ثمن و مثن به مالک نخستین آن باز می‌گردد. و در صورتی که تلف شده باشد، مثل یا قیمت آن بازگردانیده می‌شود.



سوا

۱. تحرم الاجرة على القضاء بين الناس بوجوبه سواء احتاج اليها ام لا و سواء تعين عليه القضاء ام لا.»

◀ آزاد- ۷۴ ▶

- ۱ اجرت گرفتن در ازای قضاوت، حرام است، زیرا قضاوت در بین مردم واجب و مورد نیاز است چه واجب متعین باشد یا خیر.
- ۲ اجرت گرفتن در ازای قضاوت، حرام است، زیرا قضاوت بین مردم واجب است چه مردم به آن نیاز داشته و یا نداشته باشند و چه وجوب تعیینی داشته باشد یا خیر.
- ۳ اجرت گرفتن در ازای قضاوت، حرام است، اعم از آن که قضاوت در بین مردم به دلیل نیاز بر او واجب باشد یا نه و اعم از آن که این کار واجب تعیینی باشد یا تخییری.
- ۴ اجرت گرفتن در ازای قضاوت بین مردم، حرام است، زیرا تصدی آن واجب است اعم از آن که قاضی نیازمند یا بی نیاز باشد و چه آن که قضاوت بر او متعین باشد یا نه.

۲. «و يشترط في اللزوم الملك لكل من البائع و المشتري لما ينقله من العوض»:

◀ سراسری- ۷۲ ▶

- ۱ شرط لازم در بیع آن است که بایع و مشتری مالک چیزی باشند که به طرف مقابل انتقال می دهند.
- ۲ بیع در صورتی لازم است که بایع و مشتری نسبت به انتقال مال خود به دیگری اقدام کرده باشند.
- ۳ مالکیت بایع و مشتری نسبت به آن چه به طرف مقابل انتقال می دهند، شرط لزوم عقد بیع است.
- ۴ انتقال عوضین به بایع و مشتری در صورتی است که انتقال به صورت لازم و غیر قابل فسخ به عمل آید.

۳. با توجه به عبارت: «بشترط في اللزوم الملك لكل من المتبايعين لما ينقله من العوض فبدونه يقع العقد موقوفاً» کدام گزینه صحیح است؟

◀ سراسری- ۷۲ ▶

- ۱ مالکیت شرط صحت است.
- ۲ مالکیت شرط لزوم است.
- ۳ بیع فضولی از اصل، باطل است.
- ۴ اجازه‌ی مالک ناقل است.

۴. با توجه به عبارت «فالنماء المتخلل بين العقد و الاجازة للمشتري» کدام گزینه صحیح است؟

◀ سراسری ۷۸ ▶

- ۱ اجازه کاشف از صحت عقد فضولی از هنگام وقوع است.
- ۲ اجازه ناقل است و عقد فضولی از هنگام اجازه صحیح است.
- ۳ اجازه در بیع فضولی عقد جدیدی است.
- ۴ بیع فضولی از اصل، باطل است و اجازه تأثیری ندارد.

۵. «في بيع الفضولي إذا كان المالك لم يُجَزِ العقد؛ ...»

◀ سراسری- ۸۱ ▶

- ۱ یرجع المشتري الاصيل على البائع الفضول، بالثمن إن كان باقياً، عالمأ كان او جاهلاً.
- ۲ لا یرجع المشتري الاصيل على البائع الفضول، بالثمن إن كان باقياً، إلّا أن يكون هو جاهلاً.
- ۳ یرجع المشتري الاصيل على البائع الفضول، ببدل الثمن و إن كان باقياً سواء كان عالمأ او جاهلاً.
- ۴ لا یرجع المشتري الاصيل على البائع الفضول، بالثمن إن كان باقياً، لِأَنَّهُ سَلَطَهُ عَلَى إِتْلَافِهِ إِذَا كَانَ عَالِماً.

۶. عبارت «لو باع غیر المملوک مع ملکه و لم یجز المالك صحّ فی ملکه» مجرای کدام قاعده است؟

◀ آزاد- ۸۱ ▶

- ۱ ما قصد لم يقع و ما وقع لم يقصد
- ۲ قاعدة الزعيم غارم
- ۳ قاعدة انحلال عقد واحد به عقود متعدد
- ۴ قاعدة من له الغنم فعليه الغرم

◀ سراسری - ۸۴ ▶

۷. بیع مال خود به ضمیمه‌ی مال دیگری چه حکمی دارد؟

- ۱) به کلی نادرست است.
 ۲) نسبت به مال دیگری به کلی باطل است.
 ۳) نسبت به مال بایع صحیح است و نسبت به مال دیگری بر اجازه‌ی مالک متوقف است.
 ۴) کاملاً صحیح است لکن ثمن مال دیگری به مالک مال منتقل می‌شود و بایع باید آن را به وی مسترد دارد.

◀ سراسری - ۸۱ ▶

۸. «بیع الشاة مع الخنزیر» مصداق کدام بیع است؟

- ۱) ما یملک و ما لا یملک
 ۲) ما یملک و ما لا یملک
 ۳) ما یملک و ما لا یملک
 ۴) ما یملک و ما لا یملک

◀ آزاد - ۸۱ ▶

۹. قدر مشترک اصطلاحات «آب»، «جد»، «وصی»، «وکیل»، «حاکم» کدام یک از عناوین زیر است؟

- ۱) ولی
 ۲) نماینده‌ی قانونی
 ۳) نماینده‌ی قراردادی
 ۴) قائم مقام

◀ سراسری - ۷۴ ▶

۱۰. «مقاص» در عبارت: «يجوز لجمع من له الولاية تولی طرفی العقد الا المقاص» به کدام معنی است؟

- ۱) طلبکاری است که مدیون دین او را انکار می‌کند.
 ۲) نماینده‌ی حاکم شرع است که مال مدیون را می‌فروشد.
 ۳) وکیل مالک است که مال موکل خود را می‌فروشد.
 ۴) ولی مالک است که مال مولی‌علیه را می‌فروشد.

◀ سراسری - ۸۰ ▶

۱۱. با توجه به عبارت «و يجوز لجمع تولی طرفی العقد إنا الوکیل و المقاص» کدام حکم صحیح است؟ وکیل و مقاص:

- ۱) حکم حاکم را دارند و نظر آن‌ها تحکیمی است.
 ۲) نمی‌توانند خودشان هم بایع باشند و هم مشتری مگر این‌که هر کدام از آن دو اذن داشته باشند.
 ۳) نمی‌توانند خودشان هم بایع باشند و هم مشتری مگر وکیل که اذن داشته باشد.
 ۴) نمی‌توانند نقش بایع یا مشتری را ایفا نمایند.

◀ آزاد - ۸۱ ▶

۱۲. از عبارت «یشترط كون المبيع مما يملك» کدام یک از گزینه‌های زیر را استنباط می‌کنیم؟

- ۱) مالکیت بیع
 ۲) مالکیت بایع بر مبیع
 ۳) مالکیت مشتری بر ثمن
 ۴) انعقاد عقد بیع بر اساس مالکیت‌ها

◀ سراسری - ۷۴ ▶

۱۳. مستند عبارت «لا یصح بیع المباحات قبل الحیازه» کدام گزینه است؟

- ۱) لا بیع الا فی ملک
 ۲) مباحات قابل تملک نیستند.
 ۳) مباحات قابل حیازت نیستند.
 ۴) مباحات ملک طلق نیستند.

◀ سراسری - ۸۱ ▶

۱۴. «یشترط فی المبيع أن يكون طليقاً، فلا یصح بیع ...»

- ۱) غیر المقدور
 ۲) ما لا یملک
 ۳) الوقف
 ۴) العبد

◀ آزاد - ۸۱ ▶

۱۵. از عبارت «یشترط علم الثمن قدرأ و جنساً و وصفاً» استنباط می‌کنیم که از نظر قواعد حقوقی:

- ۱) در عقود معاوضی، وجود علم اجمالی بر موضوع معامله کافی است.
 ۲) در عقود معاوضی، طرفین باید بر موضوع معامله و عوض آن، علم تفصیلی داشته باشند.
 ۳) در عقود معاوضی، از نظر شرایط صحت، تفاوتی بین علم اجمالی یا علم تفصیلی وجود ندارد.
 ۴) فقط علم بایع بر مقدار، جنس و وصف ثمن لازم است.